



درس تفسیر سوره مبارکه ذاریات - جلسه ۱۹

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملى دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (۴۷) وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنَعْمَ الْمَاهِدُونَ (۴۸) وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۴۹) فَاقْرَأُوا إِلَى اللَّهِ إِنَّى لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰) وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنَّى لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۱) كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۵۲) أَتَوَصَّوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۵۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ بِمَلُومٍ (۵۴) وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۵۵) وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۶)﴾

صُورَ توسعه و بسط رحمت الهی

برخی از نکات مربوط به سوره مبارکه «ذاریات» این است که در آیه چهل دوم فرمود: ﴿مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَنتَ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ﴾ این ظاهرش موجب کلیه است با حصر؛ لکن ایجاب کلی و حصر آن هر دو نسبی است و نه نفسی؛ نظیر آنچه در سوره مبارکه «احقاف» گذشت، در آنجا هم آیه ۲۵ این بود: ﴿تَذَمَّرُ كُلُّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا﴾؛ هر چیزی را به اذن پروردگار از بین می‌برد و هلاک می‌کند، در حالی که مأموریت آن صیهه یا آن باد و مانند آن، فقط جهت عذاب کافران و مشرکان بود، نه اینکه هر چیزی را به اذن پروردگار از بین ببرد. این ایجاب کلی، یا حصری که در این گونه از آیات است چه در سوره «احقاف» چه در سوره «ذاریات»ی که محل بحث است همه اینها به قرینه‌ای که همراه دارند، نسبی است و نه نفسی.

مطلب بعد درباره توسعه آسمان‌هاست، در آن توسعه گاهی در مال هست، گاهی در اولاد هست، گاهی در موجودات زمینی است و گاهی هم در موجودات سپهری. جامع اینها این است که ذات اقدس الهی قبض و بسط دارد، قدرت توسعه دارد که ﴿رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾،^۱ باز و بسته شدن دارد که گاهی می‌فرماید کلید آسمان‌ها به دست اوست ﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ﴾،^۲ گاهی درهای آسمان را باز می‌کند، گاهی درهای آسمان را می‌بندد. چندین قسم برای توسعه در قرآن کریم آمده است که گوشه‌ای از آن را علوم تجربی اثبات کرده است؛ نظیر پیدایش ستاره‌ای از ستاره‌ای، منظومه‌ای از منظومه‌ای، سیاه‌چالی از سیاه‌چالی، وگرنه کلید آسمان‌ها چیست آن با علوم تجربی کشف نمی‌شود که ﴿لَهُ مَقَالِيدُ﴾، «إِقْلِيد»؛ یعنی کلید، ﴿مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ﴾ دست اوست، درهای آسمان‌ها در اختیار اوست، بستن درها در اختیار اوست، بازکردن درها در اختیار اوست که ﴿لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾،^۳ آیا معراج از این قبیل است یا نه؟ آیا «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»^۴ خود مصلی می‌رود یا نه؟ اگر ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۵ اگر کلمات طیب، عقاید طیب، اوصاف طیب، صائده هستند، معتقدان و موصوفان ثابت نیستند؟ آیا عقاید مثل دود است که بالا می‌رود یا نظیر عروج انبیا و اولیاست؟ گوشه یعنی گوشه‌ای از این توسعه را علم جدید دارد کشف می‌کند، با همه توان‌ها چون ابزار او تجربه است و حقایق تجربیدی اصلاً؛ یعنی اصلاً راه ندارد، آن را باید به وسیله آیات و روایات کشف کرد که درهای آسمان چیست؟ کلیدش چیست؟ عروج به آن درهاست چیست؟ چه کسانی عارج هستند؟ چه کسانی عروج ندارند؟ چه کسانی صعود می‌کنند؟ چه کسانی صعود نمی‌کنند.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

۲. سوره زمر، آیه ۶۳؛ سوره شوری، آیه ۱۲.

۳. سوره اعراف، آیه ۴۰.

۴. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۶۸.

۵. سوره فاطر، آیه ۱۰.

بنابراین هم مسئله قبض و بسط مطرح است هم مسئله قفل کردن و گشودن مطرح است و هم توسعه ظاهری که گوشه‌ای از گوشه‌های توسعه در علوم تجربی قابل طرح است، وگرنه عقیده بالا می‌رود یعنی چه؟ ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ عمل صالح به منزله نردبان و سکوی پرش عقیده است که اگر عقیده بخواهد پرواز کند از سکوی عمل صالح پرواز می‌کند، چون عقیده بی‌عمل که رشدی ندارد. پس این عقیده که بالا می‌رود، معتقدان هم یقیناً بالا می‌روند. اگر «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ» مصلی هم یقیناً عروج دارد. وقتی مصلی عروج می‌کند که آن دری برای او باز بشود که آن در به روی کفار گشوده نمی‌شود ﴿لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾ البته عروجی که برای مؤمنان و نازگزاران است، با عروجی که انبیا و اولیا دارند، هزارها درجه فرق است، اصلاً قرآن با توسعه درجه و تفاوت درجات سخن گفته است. فرمود آن کسی که مؤمن هست درجه دارد، مؤمن عالم باشد درجات دارد، ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾،^۶ این ﴿دَرَجَاتٍ﴾ منصوب هست تا تمیز باشد برای مؤمن عالم؛ قهراً تمیز جمله اول محذوف است ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ محذوف است؛ اما ﴿وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ مذکور است، از اینجا می‌فهمیم مؤمن عالم درجاتی دارد، مؤمن غیر عالم به آن درجات نمی‌رسد، این تازه برای درجات ایمان با علم؛ اما انبیا چه دارند، اولیا چه دارند، چه وقت آن درها باز می‌شود؟ اقلید و کلید آسمان‌ها به دست خداست، چه وقت باز می‌کند؟ گفتند دعای سحر فراموشتان نشود، آن وقت درها باز است. این معلوم می‌شود که در با دعا باز می‌شود و در بعضی از روایات هم آمده است که کلید به دست شماست، کلید مخزن الهی دعاست،^۷ اگر کلید به دست داعی «منکسر القلب» باشد، او می‌داند و می‌تواند در آسمان را باز کند، این می‌شود یک نحوه توسعه.

۶. سوره مجادله، آیه ۱۱.

۷. الأملی (للطوسی)، النص، ص ۶.

غرض آن است که توسعه گاهی به صورت تکثیر است که می‌گویند توسعه اهل و عیال و مال و امثال آن، گاهی به صورت قبض و بسط است گاهی به صورت فتح و قفل کردن است، در دل‌های عده‌ای بسته است ﴿فَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۸ آن کسی که قفل قلب به دست اوست، گشودن قلب هم به دست اوست! همان کسی است که «بیده» ﴿مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است، این راجع به ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ * وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ * وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا﴾. هیچ چیزی نیست که با دیگری ضمیمه نشود و نتیجه ندهد، اصولاً نتیجه دادن حتی در قیاسات هم همین طور است، این صغری و کبری برای همین است، این اصغر و اوسط برای همین است، این مقدمین ازدواج می‌کنند برای تولید نتیجه.

مصادیق فرار انسان به سوی خداوند

مسائل معرفتی این طور است، مسائل مادی دیگر همین طور است؛ لذا فرمود بدوید به طرف خدا و از غیر خدا فرار کنید! یک وقت است که مسئله سرعت است یک وقت مسئله سبقت است؛ یعنی خطری در راه نیست؛ اما ﴿فَفِرُّوا﴾ یک بار معنوی دیگری دارد، فرمود خطری در راه است از غیر خدا فرار کنید؛ یعنی این علمی که دارید این عملی که دارید این بند نشود، نگویید من همانم که درس خوانده‌ام و گرنه این فکر بارها روشن شد که انسان ممکن است اسلامی حرف بزند و قارونی فکر بکند و اینکه دامنگیر خیلی از ما حوزویان یا دانشگاهی‌ها می‌شود، می‌گوییم ما خودمان سی، چهل سال درس خواندیم و به این‌جا رسیده‌ایم! این همان اسلامی حرف زدن و قارونی فکر کردن است، او هم غیر از این نمی‌گفت، می‌گفت: ﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي﴾؛^۹ من خودم زحمت کشیدم مال پیدا کردم. این من خودم زحمت کشیدم مال پیدا کردم، یک ویل است، «ویل»؛ یعنی چاه. پس گاهی به ما می‌گویند سرعت بگیرید؛ یعنی

۸. سوره محمد، آیه ۲۴.

۹. سوره قصص، آیه ۷۸.

خطر نیست، ولی کمال در پیش است. گاهی به ما می‌گویند سبقت بگیرید؛ یعنی خطری در کار نیست، ولی کمال در پیش است. گاهی به ما می‌گویند بدوید! فرار کنید! این فرار معلوم می‌شود خطری در کار است. این خودبینی، من خودم زحمت کشیدم، دیگری زحمت کشید، اول خدا دوم فلان شخص، اگر فلان شخص نبود مشکل من حل نمی‌شد، فرمود از اینها فرار کنید، اگر فرار کردید از شرک به توحید فرار نکنید. این ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱ به این اکثری می‌گوید از این شرک ضعیف فرار کنید و در همه موارد بگویید: «مَا بَنَّا» چرا به ما گفتند در نماز بگویید چرا در قنوت بگویید، چرا در تعقیبات بگویید: «اللَّهُمَّ مَا بَنَّا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ»^۲ چون خدا خودش فرمود: ﴿مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾؛ لذا ما در قنوت بعد از قنوت در تعقیبات می‌گوییم: «اللَّهُمَّ مَا بَنَّا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ». دیگر نمی‌گوییم ما خودمان زحمت کشیدیم، خیلی‌ها زحمت کشیدند به جایی نرسیدند. پس اینکه می‌گوییم: «اللَّهُمَّ مَا بَنَّا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ» این فرار از غیر خداست به خدا. پس بار معنوی ﴿فَفِرُّوا﴾ بهتر از بار علمی سرعت است، بار علمی سبقت است، چون آنجا اعلام خطر نشده است؛ اما اینجا اعلام خطر شده که اگر مشکلی در این مبدأ داشته باشید، آن وقت ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ دامنگیر می‌شود، از این فرار کنید! وقتی از این فرار کردید، دیگر راحت هستید به وادی توحید می‌رسید، آنجا دیگر امن هست، تنها آسایش و راحتی برای کسی هست که به وادی ایمن برسد. ما این وادی ایمن را که می‌گوییم یک تعبیر ادبی است، وگرنه ما یک وادی «إِيْمَن» نداریم، یک وادی داریم به نام وادی «أِيْمَن»؛ یعنی دست راست، نه «إِيْمَن». این «إِيْمَن» فارسی است؛ یعنی جای امن و آرامش. آن «أِيْمَن» عربی است این هم صیغه عربی دارد، آن وادی «أِيْمَن» نه ما وادی داشته باشیم به نام وادی «أِيْمَن»، جایی به نام وادی «أِيْمَن» یا چیزی به نام وادی «أِيْمَن» اصلاً در عالم نیست، این «أِيْمَن»؛ یعنی دست راست. آن را

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۲. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۶۳.

که قرآن دارد «أَيْمَنَ» وادی است؛ یعنی دست راست وادی به موسای کلیم گفت که وقتی وارد کوه طور شدی، قسمت راستش بایست و حرف‌های ما را بشنو! ﴿مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ﴾^۱ این «أَيْمَنَ» وصف وادی نیست، وصف «شاطیء» است، «شاطیء»؛ یعنی جانب. جانب راست این بیابان، جانب راست این کوه، جانب راست این دره، ﴿شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ﴾ این «أَيْمَنَ» صفت آن «شاطیء» است نه صفت وادی، ما وادی «أَيْمَنَ» نداریم، بلکه جانب «أَيْمَنَ» داریم؛ یعنی طرف راست این کوه، ولی به هر حال طرف راست کوه همان حصن الهی است، فرمود فرار کنید! برای اینکه من اعلام خطر می‌کنم. آن ﴿سَارِعُوا﴾^۲ تبشیر است، این ﴿فَفِرُّوا﴾ انذار است. می‌گوید من اعلام خطر می‌کنم، اینجا نیستید، اینجا را نگاه نکنید، خودتان را نگاه نکنید. ببینید خیلی فرق است بین اینکه کجا بشارت می‌دهد و کجا اعلام خطر می‌کند. فرمود من اعلام خطر می‌کنم بدوید! از چه اعلام خطر می‌کند؟ شما که می‌خواهید راه خدا را بروید، راه خدا که اعلام خطر ندارد! شما باید بگویید: «أُبَشِّرُكُمْ». آنجا که سخن از سرعت است یا سخن از سبقت است، می‌گوید شما الآن در راه الهی هستید، من به شما بشارت می‌دهم، سرعت بگیرید کذا، سبقت بگیرید کذا؛ اما وقتی که ایستادید اینجا گرفتار خود یا دیگران هستید، من اعلام خطر می‌کنم. پس آنجا که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دستور خدا اعلام خطر می‌کند؛ یعنی توکل به خود یا به غیر خدا، توجه به خود یا به غیر خدا، خطر است، این به هر حال شرک است، فرمود از اینجا بدوید و فرار کنید! حالا آنجا که رفتید به راه راست رفتید، آن نوبت به سرعت، سبقت و امثال آن می‌رسد، آنجا جای تبشیر است. وقتی رسیدید به آن «أَيْمَنَ وادی» دیگر جا برای سرعت و سبقت و امثال آن نیست، شده امام متقیان و راحت‌راحت هم هستید، آنجا هیچ خطری شما را تهدید نمی‌کند؛ یعنی خود

۱. سوره قصص، آیه ۳۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

شیطان می‌گوید که من اصلاً به آن مخلصین دسترسی ندارم؛^۱ لذا بین آنجا که اعلام خطر می‌کند می‌گوید فرار کنید و بدوید، با آنجا که دستور سرعت و سبقت می‌دهند که با بشارت همراه است خیلی فرق است.

صبر در برابر مشکلات، توصیه الهی به پیامبر

تا برسیم به این بخشی که فرمود: ﴿مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾^۲ این برای تسلی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مانند آن است.

گاهی برای تسلیت می‌فرماید به یاد ابراهیم باش! به یاد موسی باش! ﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ﴾^۳ ﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى﴾^۴ به یاد این بزرگان باش، این راه را ادامه بده! این یک راه تبشیری است. یک وقت است که می‌فرماید اگر خطراتی از قوم شما به شما رسید، این نه اول بود نه آخر، اقوام فراوانی بودند که برابر سوره مبارکه «بقره» ﴿تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾^۵ اینها همایشی نداشتند که یکدیگر را سفارش کنند که در برابر انبیا بایستند، اینها ﴿تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾، این قلوب هم شبیه هم هستند؛ لذا در هر عصر و مصری این خطر قلبی هست. ﴿تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ اینها یکدیگر را سفارش نکردند، پیمان نبستند و تعهد نگرفتند که در برابر انبیا بایستند. اینها آدم‌های طغیانگر هستند و خاصشان این است. اینها به هر پیامبری که رسیدند، گفتند یا ساحر است، چون حرف‌های دقیق و عمیق و علمی دارد، یا مجنون است. اینها را یک نفر نگفت، گاهی در دو مورد گفتند، گاهی دو گروه گفتند، مگر افرادی مثل فرعون که بی حساب حرف می‌زنند، ساحر به هیچ وجه تحت تدبیر جن نیست، بلکه جن را تسخیر می‌کند. ممکن است جن را تسخیر بکند به خدمت بگیرد و کارهای محیر العقول انجام بدهد؛ اما خودش جن زده نیست،

۱. سوره حجر، آیه ۴۰.

۲. سوره مریم، آیه ۴۱.

۳. سوره مریم، آیه ۵۱.

۴. سوره مریم، آیه ۱۶.

۵. سوره بقره، آیه ۱۱۸.

مجنون جن زده است؛ لذا هیچ یعنی هیچ! ارتباط علمی بین ساحر و مجنون نیست؛ ساحر از جن کمک می گیرد و او را به بردگی می کشد او را استخدام می کند، از او کار می خواهد. مجنون، جن زده است؛ لذا اگر کسی بگوید این یا ساحر است یا مجنون، متوجه نیست که دارد چه می گوید! حرف فرعون را گفتند که او متوجه نشد که انسان یا سفیه است یا مجنون، یا شاعر است یا مجنون، آن شاعر به معنای خیالباف، و گرنه شاعری که به معنای ناظم هست، او حکیم است، او ادیب است.

خدا مرحوم مجلسی اوّل را غریق رحمت کند! در شرح من لا یحضره الفقیه مرحوم ابن بابویه قمی، آخر من لا یحضر چند کلمه ای را مرحوم ابن بابویه قمی از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله و علیه و آله و سلم) نقل می کند و می فرماید این کلمات، نمونه است. قبل از حضرت که این کلمات را احدی نگفت، بعدش هم اگر گفتند از حضرت گرفتند، یکی «الآن حمی الوطیس»^۱ وجود مبارک حضرت سخنانی به آن صورت ندارد، همه آنها به تعبیر سیدنا الاستاد مثل قانون اساسی است، می فرمود کلمات پیغمبر مثل خطبه های حضرت امیر نیست، جمله جمله است، مثل قانون اساسی که اصول را القا می کند. حضرت فرمود: «الآن حمی الوطیس»، «وطیس»؛ یعنی تنور. فرمود الآن که این صحنه خوب آماده شد، تنور گرم است، نان ها را ببندید، این تنور گرم است و نان را ببندید قبل از پیغمبر کسی نگفت بعداً هم که گرفتند از آن حضرت گرفتند. این جزء کلماتی است که مرحوم ابن بابویه در آخر من لا یحضر از حضرت نقل می کند. یکی از کلماتی که از حضرت نقل می کند این است که «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً»^۲ این شعری که قرآن نمی پسندد آن خیالبافی است، این شعری که دیگران حضرت را متهم می کردند که شاعر است این خیالبافی و امثال آن است، و گرنه بزرگان ما چه در حکمت چه در فقه، مطالب عمیق را به نظم در آوردند، شعر غیر از نظم است، این شعر حکیم

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۷.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹.

سبزواری در فلسفه است، آن شعر دُرّه نجفیه برای مرحوم بحر العلوم است یا اشعاری که در ادبیات سرودند، اینها نظم

است کلام منظوم است و گرنه آن خیالبافی مصطلحی که قرآن فرمود: ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ﴾^۱ این نیست.

پرسش: ...

پاسخ: دلیل قرآن خود قرآن است، آیه است، برهان است.

پرسش: ...

پاسخ: بله، این معلوم می‌شود که خیالبافی است، و گرنه شیطان ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾^۲ کار

او هم همین است، این مغالطات و این جدال‌ها و امثال آن از شیطنت شیطان است. حرف‌های حق که از او بر نمی‌آید،

این اصلاً آمده است گفته من ﴿لَا ضِلَّيْهُمْ﴾^۳، ﴿لَا غَوِيَّ لَهُمْ﴾^۴، ﴿لَا زَيْنَ لَهُمْ﴾^۵ اهداف او برنامه‌های او را هم قرآن

مشخص کرده است؛ یعنی خودش گفته است که کارهای من چیست، خودش که می‌گوید من کارهای من چیست و

سوگند هم یاد می‌کند، قرآن حرف او را نقل می‌کند و اگر باطل بود که قرآن می‌گفت که او دروغ می‌گوید و خود

قرآن هم تذیر کرده است، فرمود کار او این است این می‌گوید من ﴿لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾، ﴿لَا غَوِيَّ لَهُمْ﴾ تا

﴿فَلْيَعْرِضْ خَلْقَ اللَّهِ﴾^۶ این کارها را من می‌کنم. بنابراین آن شعر به معنی خیالبافی نفی شده است، آن ممکن است با

مجنون بودن همراه باشد؛ یعنی انسان خیالباف، خیال و متخیل ممکن است این‌گونه حرف‌ها را بزند، ولی ساحری که

جن را تسخیر می‌کند و او را به استخدام می‌کشد، مثل وجود مبارک سلیمان، این همه جن‌ها در اختیار او بودند، در

استخدام حضرت بودند، کارهای عمیق آن حضرت را انجام می‌دادند.

۱. سوره یس، آیه ۶۹.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۱.

۳. سوره نسا، آیه ۱۱۵.

۴. سوره حجر، آیه ۳۹؛ سوره ص، آیه ۸۲.

۵. سوره حجر، آیه ۳۹.

۶. سوره نسا، آیه ۱۱۹.

پاسخ: همان متخیل‌ها هستند ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۱ این ﴿إِلَّا الَّذِينَ﴾ را مرحوم مجلسی اول در پایان من لا یحضره الفقیه می‌گوید اینها مصداق کلمات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند که فرمود: «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٍ»، پس ﴿إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ * أَتَوَصَّوْا بِهِ﴾ یا نه توأسی نکردند یکدیگر را سفارش نکردند، ﴿بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾.

ضرورت همراهی تعلیم و تزکیه در اعراض جمیل از مشرکان

لذا فرمود: ﴿فَقُولْ عَنْهُمْ﴾ از اینها اعراض بکن! اما حضرت دستوری داد که این تولی و اعراض، این تبری و مهاجرت، باید «هَجْرَ جمیل» باشد ﴿وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾^۲، «هَجْرَ جمیل» این است که دیگر کار یونس را نکنید، قهر کنید از شهر فاصله بگیرید، این طوری نباشد، در متن مردم باش ولی حرف‌های اینها را که «لا طائل» می‌گویند گوش نده، اینها هم تو را نرنجاند، اینها چهار تا سنگ می‌زنند؛ اما هَجْرَ تو هجر جمیل باشد؛ یعنی در متن مردم باش، این ناملایمات را هم تحمل کن، تا آخرین لحظه هم تعلیم و تذکره یادت نرود و به مردم بگو علم هیچ کاره است، خود علم ابزار کار است، اگر این ابزار کار به عمل ننشیند حجتی علیه آدم است. در غالب موارد که سخن از تعلیم و تعلّم است، با تزکیه همراه است ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۳، حالا گاهی تعلیم را قبل از تزکیه ذکر می‌کنند، چون مقدمه تزکیه است؛ گاهی تزکیه را قبل از تعلیم ذکر می‌کنند، چون مقدّم بر تعلیم است، خیلی فرق است. آنجا که تعلیم قبل از تزکیه است، چون مقدمه است؛ آنجا که تزکیه مقدّم بر تعلیم است، چون مقدّم است. فرمود همه جا علم مقدّمه است برای تزکیه. در بخشی از آیات، مثل سوره مبارکه «عنکبوت» هم بالصراحة مشخص کرد، فرمود علم

۱. سوره شعرا، آیه ۲۲۷.

۲. سوره مزمل، آیه ۱۰.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

نردبان است، علم مقصد نیست. فرمود این همه حرف‌هایی که ما می‌گوییم: ﴿تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبِهَا لِلنَّاسِ﴾ اما ﴿وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^۱ ما عقل می‌خواهیم، عقل آن است که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۲ این عقل از یک سکویی باید پرواز کند، سکوی پرش عقل علم است. انسان بخواهد عاقل بشود، نردبان عاقل شدن علم است ﴿وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾، مثل اینکه بگویم هیچ کسی پیروز نمی‌شود؛ مگر اینکه شمشیر تیز در دست او باشد. هیچ کسی نویسنده نیست؛ مگر اینکه قلم خوب داشته باشد. پس علم می‌شود مقدمه عقل، آنچه معیار است همان «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» است، این مقدمه هم خیلی راه‌گشاست؛ لذا می‌فرماید که تزکیه باشد، تذکره باشد، علم باشد که مقدمه عقل است، همه این سه، چهار عنوان نشان آن است که علم برای تذکره کرده است، علم برای تزکیه است، علم برای عاقل شدن است و مانند آن؛ لذا می‌فرماید: ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ این ﴿ذَكِّرْ﴾ نشانه آن است که انسان در معهدی این حرف‌ها را شنیده است.

غفلت زدایی، مهم‌ترین رسالت انبیا

این سوره مبارکه «اعراف» یک پیام خوبی داشت که بحث آن گذشت، فرمود همه شما یک وقت در مدرسه‌ای دور هم جمع شدید و خودتان شهادت دادید، حالا یا خدای سبحان شما را شاهد بر خودتان قرار داد، یا شما را مثل آینه، سر این آینه را خم کرد، به خود آینه نشان داد، از آینه سؤال کرد چه کسی را می‌بینی؟ این آینه می‌گوید تو را می‌بینم، آینه که خودش را نمی‌بیند! این ﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾^۳ این ﴿أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ﴾ گویا این را می‌خواهد بگوید، اگر کسی جلوی آینه بایستد، آینه که خودش حرف نمی‌زند، آینه که خودش را نمی‌بیند. اگر سر آینه را بگیرد خم بکند و خود آینه را به آینه نشان بدهد، بعد بگوید چه کسی را می‌بینی؟ می‌گوید تو را

۱. سوره بقره، آیه ۴۳.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۲.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

می‌بینم. سر ما را خم کرد به ما نشان داد که چه کسی را می‌بینی؟ گفتیم تو را، همه ما گفتیم تو را ﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ

أَنفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ چیزی نه غیر خدا بود که در ما منعکس بشود، نه خودمان خودمان را نشان

می‌دهیم. مگر آینه خودش را نشان می‌دهد؟ آینه آن شاخص را نشان می‌دهد. ما یک چنین صحنه‌ای داشتیم که

مخصوص ما انسان‌ها است. فرمود شما که یادتان هست یک چنین صحنه‌ای بودید، همه ما آنجا با هم بودیم. آنچه را که

وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید تذکره آن صحنه است، فرمود: ﴿وَذَكِّرْ﴾؛ یادآور باش!

اینکه فرمود ما قرآن را تذکره قرار دادیم: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾،^۱ «تذکره» یعنی یادآوری، یعنی

یک وقت ما این حرف‌ها را شنیدیم. الآن به همه این هفت میلیارد می‌گوید یک وقت ما به شما گفتیم، شما اگر خوب

بررسی کنید یادتان هست که این حرف‌ها کجا بود، این هست. مهم‌ترین کار انبیا این است که این پرده را بردارند ما

آن حرف‌ها را بشنویم، آن حرف‌ها هنوز آنجا هست. در جمله بعد هم فرمود ما این کار را کردیم که شما بعداً عذر

نیاورید، بهانه نیاورید، نگوئید ﴿إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۲ بگوئید ما که نمی‌دانستیم پدران ما مشرک بودند! ما این را

الآن به شما نشان دادیم و این در درون همه شما نهاده شده است، شما شاهد خودتان هم خواهید بود، نه اینکه حالا ما

دوره‌ای از شما اقرار گرفتیم و رخت بر بستید، نه خیر! قباله در درون شماست. این سوره مبارکه «اعراف» برهانش به

خوبی نشان می‌دهد که الآن آن قباله دست ماست. سوره مبارکه «اعراف» آیه ۱۷۲ و ۱۷۳ ﴿وَإِذِ اخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي

آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾ آنها را به خود آنها نشان داد «عَلَىٰ احْتِمَالٍ» یا آنها را شاهد علیه

خودشان قرار داد «عَلَىٰ احْتِمَالٍ آخر»، در آن صحنه ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ حالا با چه زبانی گفت که اولین و آخرین با

آن زبان آشنا بودند و فهمیدند؟ ﴿قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾ بله ما می‌دانیم، فقط تو خدایی و ما بنده هستیم. فرمود چرا ما این

۱. سوره قمر، آیات ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

کار را کردیم؟ این همایش اولین و آخرین که در قیامت ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾^۱ همین را ما در آن صحنه آوردیم، چرا این کار را کردیم؟ برای چند نکته: یک، ﴿أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ مبادا در قیامت بگویید ما نمی دانستیم چه خبر است؟! ما از خدا غافل بودیم، از قیامت غافل بودیم، از خودمان غافل بودیم، ما این صحنه را نشان دادیم که شما ببینید. اگر این امری باشد در عالمی که ما اصلاً یادمان نباشد، هر چه هم به ما بگویند یادمان نیاید، اینکه دیگر حجت نیست، اینکه دیگر احتجاج نیست! معلوم می شود اگر کسی خوب بررسی کند الآن یادش می آید. برخی از بزرگان گفتند الآن همان صدا زیر گوش ما است. فرمود ما این را گفتیم تا کسی نگوید من یادم نبود! من نمی دانستم! من که غافل بودم! این یک.

دلیل دوم: ﴿أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾^۲ بگویید ما در یک کشور کفر به دنیا آمدیم، پدران ما مشرک بودند، ملحد بودند، ما هم همین طور بار آمدیم، انسان در محیط جاهلیت و شرک هم به دنیا بیاید، اگر خوب فکر کند یادش می آید که گفت: ﴿بَلَى﴾ یک چنین چیزی است. انبیا آمدند که این پرده را بردارند تا انسان آن ﴿بَلَى﴾ را بشنود که الآن هم آن صدای ﴿بَلَى﴾ به گوش او می آید. به نحوی خدا با ما حرف زد، به نحوی ما گفتیم ﴿بَلَى﴾ که «الی یوم القیامة» این در خاطره ما هست، چون اگر فراموش بشود، ما غفلت بکنیم که احتجاج نیست. این دو تا حجت اقامه کرده، فرمود این کار را کردیم که مبادا بگویید ما که غافل بودیم! این کار را کردیم، مبادا بگویید که ما در فضای شرک و جاهلیت بودیم، پدران ما مشرک بودند، نه این حجت در درون همه شما هست، انبیا آمدند که این پرده را بردارند که انسان این صدای خودش را بشنود.

پرسش: ...

۱. سوره واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۳.

پاسخ: بله، یکی از احتمالات فطرت است، عقل فطری هم می‌تواند کمک بکند، غرض این است که الآن این برهان هست.

شکوفایی فطرت، محور رسالت انبیا

ذات اقدس الهی برای انسان یک ویژگی قائل شد، برای کل موجودات حرمت قائل شد و فرمود همه اینها مُسَبِّح‌اند، مُسَلِّم‌اند، مطیع‌اند، مُنقاد هستند، مُحَمَّد هستند، مَسْبُوح‌اند، اینها را در پنج طایفه آیات بیان فرمود. به مجموعه آسمان و زمین هم خطاب کرد: ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً﴾ اینها گفتند: ﴿قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۱ اما برای خصوص انسان و جن، یک ویژگی قائل شد که در این آیه مطرح است و در سوره مبارکه «اسراء» برای خصوص انسان‌ها یک ویژگی قائل شد که آن ویژگی را برای هیچ موجودی حتی برای جن هم قائل نشد؛ اما برای مشترک انسان و جن، در همین آیه محل بحث سوره مبارکه «ذاریات» که مشترک بین انسان و جن هست، فرمود: ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ این مشترک بین انسان و جن است که هدف را مشخص کرده است ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ گرچه هر موجودی مسلم و مطیع و منقاد است، ولی برای این دو صنف یک ویژگی قائل شد ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛ چه اینکه در مقام احتجاج هم در سوره مبارکه «اسراء» نام این دو صنف را برده است؛ یعنی آیه ۸۸ سوره مبارکه «اسراء» این است که ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُوا بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾ اما آنچه مخصوص انسان‌هاست و حتی برای جن هم نیست، همین آیه سوره مبارکه «اعراف» است که ما یک همایش عمومی داشتیم، خودمان را به اینها نشان دادیم، با اینها حرف زدیم، اینها حرف ما را شنیدند، از آنها اقرار گرفتیم، آنها هم اقرار کردند و این در درون اینها ذخیره شده است، این یک سرمایه است. اینکه انسان را با سرمایه خلق کرد این است، الآن که بخواهد به یادش بیاید، با همان برهان فطری، با تأمل، با تدبّر کم‌کم

یادش می‌آید، این یک علم جدیدی نیست که انبیا به انسان‌ها آموختند، انبیا فقط آمدند این معدن را بشکافند، این بیان نورانی حضرت امیر در همان خطبه اوّل نهج البلاغه این است که انبیا آمدند برای انقلاب، ثوره یعنی انقلاب، اثاره کردن؛ یعنی شوراندن، یعنی زیرورو کردن، یعنی انقلاب کردن، «وَيُثِيرُوا لَهُمُ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛ یعنی این گنج‌های دفینه را که در درون درون انسان نهاده شده است، این اغراض و غرائز و غفلت و سهو و نسیان و جهل و جهالت همه را بردارند، آن معدن را ظاهر کنند، کار انبیا این است. گاو را چرا می‌گویند ثور؟ برای اینکه ثوره یعنی شیار می‌کند، زیرورو می‌کند، «بَقْرُ» هم همین‌طور است! فرمود انبیا کارشان ثوره است، انقلاب است، شوراندن است، زیرورو کردن است، خاک‌برداری کردن است، اغراض و غرائز را کنار گذاشتن است، درون را شکوفا کردن است، «وَيُثِيرُوا لَهُمُ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» تا اینکه آن عهدهای فراموش شده را آنها به یاد بیاورند و به آن عمل بکنند. «لَيْسَتْ أَدْوُهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنَسِي نِعْمَتِهِ»^۱ و امثال آن.

پرسش: ...

پاسخ: اینکه خطاب به وجود مبارک حضرت هست، پیروان او هم که به او باید تأسی بکنند و گرنه فرمود چه جن چه انس، همه مطیع خدای سبحان هستند، آسمان و زمین هست، «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»^۲ اما این تکلیف ویژه، برای انس و جن است، این یک؛ آن گزارش ویژه مخصوص انسان است. یک گزارش دیگری هم بین انسان و فرشته‌هاست که مربوط به این جریان خلافت انسانی است که فرشته‌ها در آنجا سهمی دارند.

پرسش: ...

۱. سوره فصلت، آیه ۱۱.

۲. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، خطبه ۱.

پاسخ: نه همه مطالب، البته معاد هم همین‌طور است، انسان خوب که بررسی بکند معاد را هم می‌بیند، چون بی‌هدف که نیست، قدری که فکر بکند که انسان باید زندگی بکند غذا بخورد هر کسی هر کاری کرد کرد؟! هیچ حساب و کتابی نباشد؟ جزئیات زیر مجموعه اصول کلی است؛ آن اصول کلی زیر مجموعه را هم دارند؛ اما وقتی که کسی بتواند شیار کند، آن اصول کلی را خوب نشان بدهد به انسان معرفی بکند، او کم‌کم زیرمجموعه خودش را هم کم و بیش می‌یابد. این زیر مجموعه‌هایی که انبیا می‌گویند، تحمیلی بر انسان نیست، مطابق با همان چیزی است که در درون انسان است، خواسته انسان است، کمال انسان است؛ منتها دیگران نمی‌دانند انبیا می‌دانند. آن خطوط کلی را البته می‌فهمند. فرمود:

﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾، «ذِکْری» حجت برای همه است، مثل اینکه قرآن حجت برای همه است، ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾^۱ است، ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾^۲ است ﴿ذِکْرَى لِلْبَشَرِ﴾^۳ است ﴿لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۴ است؛ اما متقین بهره می‌برند و گرنه تذکره برای همه است.

پرسش: ...

پاسخ: نه تکرار غیر از تذکره است، «تذکره»؛ یعنی یادآوری کن! در هر لحظه‌ای انسان غفلت دارد باید تذکره کند، مطلب دیگری است و گرنه «ذکر» نه یعنی «کرر»، «ذکر» یعنی یادآوری کن! وقتی که شواهدی اقامه بکنی، اینها کم‌کم یادشان می‌آید ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ اما خود سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) دارد که این آیه ۵۶ یعنی ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ این جزء غرر آیات این سوره است که جداگانه باید بحث بشود.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره انعام، آیه ۱۸۵؛ سوره آل عمران، آیه ۴؛ سوره انعام، آیه ۹۱.

۲. سوره مدثر، آیه ۳۶.

۳. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۴. سوره فرقان، آیه ۱.